

تصوّف به روایت استاد گولپینارلی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تصوّف در یکصد پرسش و پاسخ

مترجم: عبدالباقی گولپینارلی

ترجمه‌ی: دکتر توفیق ه. سبحانی

چاپ اول: ۱۳۷۰

۲۰ ص - ۱۱۰۰ ریال

شر: نشر دریا

تصوّف در یکصد پرسش و پاسخ، سومین کتاب مهم محقق و دانشمند معاصر ترک، زنده یاد عبدالباقی گولپینارلی است که به ترجمه‌ی دکتر توفیق هاشمی سبحانی منتشر شده است. پیشتر نیز همین مترجم دو کتاب مهم دیگر استاد گولپینارلی را به نامهای مولانا جلال‌الدین و مولویه بعد از مولانا به فارسی ترجمه کرده بود. اما تصوّف در یکصد پرسش و پاسخ بر خلاف آن دو کتاب دیگر تنها مختصّ به احوال و افکار مولانا یا فرقه‌ی مولویه نیست بلکه کتابی است موجز درباره‌ی اصول و تاریخ تصوّف.

کتاب در قطع وزیری چاپ شده است و ۲۰۶ صفحه دارد که تنها نزدیک به ۱۸۰ صفحه‌ی مفید و خواندنی است و صفحات دیگرش - ظاهراً از برای تزئین - سفید است. شاید در وضع

کنونی که کاغذ گران و دیریاب است، بهتر آن باشد که ناشران محترم در استفاده‌ی کاغذ مبدّری پیشه‌نگیرند تا قیمت کتابها نیز ارزان تر شود. همان‌گونه که نام کتاب راهنمایی می‌کند، کتاب به شیوه‌ی پرسش و پاسخ فراهم آمده است؛ پرسشها از کسی دیگر و پاسخها از استاد گولپینارلی است. شاید در نظر کسانی که راجع به تصوّف تحقیق و مطالعه کرده‌اند، برخی از پرسشها نسنجیده، نابه‌جا و تکراری بنماید، اما همه‌ی پاسخها سنجیده و عالمانه است.

کتاب شامل دوازده بخش است. شش بخش اوّل آن درباره‌ی اصول تصوّف است و استاد گولپینارلی گذشته از این که در آغاز بخش دهم برخی از اصطلاحات رمزی صوفیه را - که در آثار ادبی آنان به کار بسته شده است - تفسیر کرده، در این شش بخش نیز بسیاری از اصطلاحات مهمّ صوفیه را با گفتاری بس ساده و شیرین شرح داده است؛ نخست درباره‌ی خود و واژه‌های تصوّف و صوفی بحث کرده است و سپس درباره‌ی خانقاه، تکیه، درویش، شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، ذکر، ذکر خفی، ذکر جلّی، نفس و هفت مرتبه‌ی آن (اطوار سبعة)، قلب و نامهای گوناگون آن، حال، مقام، وحدت وجود، توحید افعال، توحید صفات، توحید ذات، علم‌الیقین، عین‌الیقین، حقّ‌الیقین، فنا و بقا، لاهوت، ملکوت، ناسوت، روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی، عالم صغیر و عالم کبیر، تجلّی، عشق، جذب، صحو و محو (سُکر).

بخشهای هفتم، هشتم و نهم کتاب در واقع تاریخ تصوّف در سرزمینهای اسلامی به ویژه آناتولی است و آنچه که در این بخشها راجع به اهل فتوّت، ملاتیان، بکتاشیان و علویان (علی‌اللهیان) آمده است، از مباحث جالب و کم‌نظیر کتاب است. بخشهای دهم و یازدهم درباره‌ی تأثیر و نفوذ تصوّف در ادبیات، فرهنگ عامّه و موسیقی ترکیه است و بخش دوازدهم عقاید و آراء خود استاد گولپینارلی درباره‌ی تصوّف است، کافی است که یکبار سخنان وی در این بخش را به دقّت مطالعه کنیم تا دریابیم که او یکی از روشنفکران مسلمانان در عصر حاضر بوده است.

آداب و رسوم صوفیان در هر دوره‌ای از تاریخ با آداب و رسوم آنان در دوره‌های دیگر کم و بیش متفاوت بوده است چنان که روزگاری صوفیان پیر ارادت و پیر صحبت، خرّقی ارادت و خرّقی تبرّک داشته‌اند اما امروزه اینچنین نیست. مرحوم استاد گولپینارلی کمتر به این موضوع عنایت داشته است و آنچه که در پاسخ به پرسش سی و هفتم راجع به آداب و رسوم صوفیان گفته است، بیشتر درباره‌ی صوفیان امروزی، خاصّه درویشان مولوی - که خود استاد سالها در میان آنان زیسته - صادق است. (مقایسه کنید با: مولوته بعد از مولانا، ترجمه‌ی: توفیق ه. سبحانی - ص ۲۷۷ - ۲۷۶). این سخن او نیز در پاسخ به پرسش هفتاد و هفتم که: ... تصوّف به وسیله‌ی اهل فتوّت به درون مردم راه یافت، به یاری علویان به مردم پیوست... (ص ۱۵۵) درست به نظر

می‌رسد زیرا بیشتر صوفیان نخستین نیز از عامه‌ی مردم بوده‌اند و در میان مردم می‌زیسته‌اند. اما این سخن که تصوّف به یاری اهل فتوّت بر افکار و اذهان مردم حاکم گردید، سخنی است درست. اگر از برخی جمله‌های طولانی که خواننده را خسته می‌کند و گاه از بلاغت نویسنده نیز می‌کاهد، صرف‌نظر شود، (مثلاً پاراگراف دوم در ص ۱۱۸ و پاراگراف اوّل در ص ۱۸۸) می‌توان گفت که سخن گولپینارلی ساده و گیراست و نوشته‌های او جاذبه‌ای خاصّ دارد. البتّه لذّتی که ما از کتاب او می‌بریم، نتیجه‌ی همت مترجم و ترجمه‌ی ساده و روان اوست، خاصّه این که اشعار عربی و ترکی را نیز در پی‌نوشتها ترجمه کرده و توضیحاتی سودمند درباره‌ی برخی از اصطلاحات ارائه داده است. مع‌هذا برخی از جمله‌های متن فارسی کتاب - که متأسّفانه تعداد آنها کم نیست - با قوانین زبان فارسی چندان مطابق نیست و همین باعث سستی یا نارسایی آنها گردیده است. مانند این جمله‌ها:

«خرقه‌ای که متصوّفه دارند، مخصوصاً در میان مولویه کمربندی که پس از پوشیدن تنوره به کمر می‌بندند و الفی نمد یعنی از پشم بافته‌شده و شبیه حرف الف در الفبای عربی است، و تیغ‌بند بکتاشیان که از پشم گوسفندی که در همان روز قربانی کرده‌اند (کذا)، بافته شده و با اندرز دستت را تنها، زیانت را استوار، و کمرت را محکم دار به کمر می‌بندند، و کمری که در دیگر طریقتها هم دیده می‌شود، از این آیین (دین زرتشتی) باید گرفته شده باشد.» (ص ۱۳۶) نمی‌دانم که این عبارات در متن ترکی کتاب چگونه است اما ترجمه‌ی فارسی آنها شیوا نیست، نارسا است و مطابق قوانین زبان فارسی نیست.

۲۶۷

«گهگاه شاعرانی فراتر از عصر خود که گذشته را تجدید کرده و به شیوه‌ی نو ریخته‌اند...» (ص ۱۵۸) تجدید کردن گذشته و آن را به شیوه‌ی نو ریختن، چه مفهومی دارد و تاکنون در کدامین متن فارسی به کار رفته است؟!

«خلاصه، قدرت حاکمه هنگامی که طریقتها به صورت قدرتی درمی‌آمدند، گهگاه با ابراز ملایمت کوشیده است که منسوبان آن طریقتها را به خود جلب کنند و به محض این که از آنان علیه سیاست خویش فعالیت می‌دیدند به نابود کردن آنان یا لاقبل به تضعیف آنان مشغول شده‌اند...» (ص ۱۶۸) فاعل همه‌ی این جمله‌ها «قدرت حاکمه» است اما این فاعل در صرف فعل اوّل مفرد فرض شده و در صرف فعلهای دیگر جمع. و این نادرست و بر خلاف بلاغت است.

پاسخ پرسش شصت و چهارم بدین گونه آغاز می‌شود: «در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی پنجم (مائده) خبر می‌دهد که...» (ص ۱۳۰) چه کسی خبر می‌دهد؟ فاعل جمله باید ذکر شود، خاصّه این که پرسش شصت و چهارم به پرسش پیش از خود ربطی ندارد. و اگر «آیه» فاعل جمله است - که

ظاهراً مقصود نویسنده چنین است - حرف «در» که اول جمله آمده است، زائد است و مطابق قوانین زبان فارسی نیست.

«تصوّف در ابن عربی بعضاً به شکل نظام علمی و اکثر به صورت ایده‌آلیسم خیالی است.» (ص ۱۵۰) «تصوّف در ابن عربی» بلیغ نیست. باید گفته شود: «تصوّف نزد ابن عربی» و یا این که: «تصوّف در [آثار] ابن عربی».

«ملامتیه اساسی است که اصول اهل فتوت را پذیرفته، و یا به عبارت صحیح تر راه فتوت را تأسیس کرده و اصناف را سازمان داده است.» (ص ۱۳۹) شاید اگر «ملامتی‌گری» یا «ملامتی» (با یاء مصدری) گفته شود، درست تر باشد. نمی‌دانم مقصود نویسنده «فرقه‌ی ملامتیه» است یا آیین این فرقه؟

در صفحه‌ی ۱۷۸ نیز بهتر آن بود که مترجم به جای «ادبیات صوفیانه‌ی خلق» «ادبیات صوفیانه‌ی عامّه» را به کار می‌بست زیرا در زبان فارسی ادبیات عامّه رایج تر است.

امیدوارم آنچه که از دلسوزی گفته آمد، سبب رنجش مترجم فاضل کتاب نگردد. راجع به اهمیت زبان فارسی و حفظ آن فقط نباید سخن گفت بلکه آن را در عمل باید نشان داد و حقیقتاً در پاسداری از زبان فارسی باید کوشید.

غلطهای چاپی کتاب بسیار اندک است و بنده در متن کتاب تنها یک غلط را یافته‌ام: در صفحه‌ی ۱۷۶، سطر شانزدهم، «بسیار» نادرست و «بسیار» صحیح است.

در پایان این مقاله، کتاب و پژوهشگران عرفان و تصوّف اسلامی را به مطالعه‌ی تصوّف در یکصد پرسش و پاسخ سفارش می‌کنم. از دکتر توفیق سبحانی نیز سپاس دارم که در شناساندن استاد گولپینارلی و آثار او برای ایرانیان بحق کوشیده‌اند. چشم آن داریم که دیگر آثار ارزشمند استاد را هم به فارسی ترجمه کنند.